



شکاکان می گویند: ما در امکان معرفت صحیح، شك و تردید داریم .

ما، اقتضای می کند، ادراک می نمائیم ، اما حقیقت چیست؟ هرگز نمی دانیم، از این جهت باید از اظهار نظر در تمام مسائل ، خودداری کرده و تمام مسائل فلسفی و علمی و ریاضی را به عنوان احتمال و تردید تلقی کنیم.

اگر «سپتی سیسم» در یونان باستان در قرن پنجم قبل از میلاد بی ریزی گردید، پس از چندین قرن در پرتو زحمات توان-

همزمان با پیدایش «مولیسم» (مکتب انکار) مکتب «سپتی سیسم» به معنی شك و تردید در امکان کسب آگاهی صحیح از خارج، بی ریزی گردید و مؤسس آن «پیرو هون» با دلایل دهگانه ای به تعظیم عقیده خود پرداخت و مدعی شد که ما نباید بگوئیم حقایق را آنگونه که در واقع هست درک می کنیم، بلکه باید بگوئیم: آنها رایه آنگونه که وضع ساختمان قوای ادراکی

مکتب اسلام

جدیدی به معنی فلسفه علمی که بر محور مسائل مربوط به علم دور می‌زند، صرفاً بر حقیقت‌های علمی و فرضیه‌های علوم تکیه می‌کند، پدید آید، و از جمع‌بندی مجموع علوم تجربی، یک سلسله قوانین کلی و عمومی انتزاع گردد، و به نام فلسفه علمی در مجامع فلسفی تدریس شود و نتیجتاً فلسفه‌ای که تا آن روز حاکم بر علوم بود، این بار خوشه چین علوم طبیعی و ریاضی گردد و نتایج علوم به صورت جمع‌بندی کلی، فلسفه نامیده شود، و فلسفه به معنی واقعی که شناخت قوانین کلی حاکم بر هستی بود بکلی متروک گردد.

اکنون وقت آن رسیده است که دلائل شکاکان قدیم و جدید را، رسیدگی کرده و به‌طور فشرده مورد بررسی قرار دهیم.

شکاکان، دلائل شک خود را ضمن ده دلیل بیان کرده‌اند و برخی آن‌را در پنج دلیل و برخی دیگر در چهار دلیل خلاصه کرده‌اند اینک اصول دلائل آنان. (۱)

۱- «حس و عقل خطا کارند»

ما برای تشخیص صحیح از خطا، هیچ ضابطه و ملاکی نداریم و گاهی تصدیق غلط به اندازه‌ای شبیه تصور و تصدیق صحیح است که نمی‌توان میان آنها فرق

رسای استادان بزرگ فلسفه ازین رفت، ولی باردیگر مکتب شك و تردید در ارزش علوم، در جریان تحول جدید اروپا، در علوم فلکی و طبیعی، به وسیله ایده‌آلیست‌هایی مانند «برکلی» و «شوپنهاور» زنده شد، و بار دیگر افکار سقراطیان یونان مانند «پروتاغوراس» و «گورگیاس» (مکتب انکار) به وسیله این دو شخصیت و پیروان آنها احیاء گردید، و عقاید و نظریه‌هایی درباره ارزش معلومات مطرح شد که به نظریه شکاکان منتهی گشت.

علت زنده شدن مکتب شك در ارزش علم، دگرگونی عمیقی بود که در مسائل فلکی و برخی از علوم طبیعی به وجود آمد و مسائلی که هرگز کسی در آنها احتمال بی‌بایگی نمی‌داد، کاملاً باطل و بی پایه اعلام گردید و در نتیجه علوم ارزش خود را از دست داد و عجز بشر در رسیدن به واقعیات روشن گردید.

دو حالتی که تنها یک رشته از علوم، ارزش خود را از دست داده بود، ولی افراط گرایی مانند «برکلی» و «شوپنهاور» چوب حراج بر تمام علوم انسانی زده و همه را باشک و تردید تلقی کردند.

تحولات علمی غرب نه تنها مکتب شك را احیاء کرد، بلکه سبب شد که فلسفه

۱- «هل فولکيه» دلائل ده گانه آنان را در چهار دلیل خلاصه نموده و تا حدودی

نقادی کرده است در این زمینه به کتاب «ما بعد الطبيعة» صفحات ۵۷ - ۶۵ مراجعه فرمائید.

که تمام علوم انسانی بی ارزش اعلام گردد زیرا آنان مدعی هستند که وجود چنین خطاهائی، علوم و ادراکات یقینی انسان را بی اعتبار می سازد، در صورتی که بی بردن به وجود این گونه خطاها و تشخیص صحیح از خطا در این موارد، خود گواه بر این است که انسان يك رشته ادراکات صحیح و با برجائی دارد که دیگر ادراکات خود را با آنها می سنجد، و از این طریق به خطا و اشتباه خود در حس و عقل بی می برد .

اعتراف به چنین خطاهائی نه تنها به ضرر «دگماتیسم» نیست، بلکه مؤید آن است زیرا در همان مثال چوب که آن را در آب، شکسته می بینیم، با قطره ای را به صورت خط مشاهده می نماییم، درك صحیحی داریم و آن این است که چوب شکسته نیست و خطی در فضا وجود ندارد، و درك نادرستی داریم و آن این است که چوب، را شکسته و قطره را به صورت خط، می بینیم، اولی صحیح و قطعی و با ارزش است و دومی باطل و بی ارزش می باشد.

نکته جالب این که شکاکان در ضمن سخنان خود می گویند: «انسان در حال خشم و یا انفعالات شدید، دلائل خود را حق می پندارد، هر چند دیگران آن را بی اساس و گزافه می خوانند».

این هم یکی دیگر از دلائل نادرست آنانست، زیرا سخن درباره ادراکاتی

نهاد، به عبارت دیگر، درك جهان خارج یا با نیروی حس است و با نیروی عقل، و هیچ يك از این دو خالی از اشتباه نیست، اما خطا از نظر حس مانند اینکه: با روی غیر شکسته، در آب، شکسته به نظر می رسد، کردن کبوتر در زیر آفتاب، به رنگ های متغیری در می آید.

اگر در يك سالن بزرگی بایستیم سطح زیر پای خود را هر چه دورتر باشد، به همان نسبت بلند می بینیم و سقف بالای سر را هر چه دورتر باشد، پائین احساس می کنیم، در وسط دو خط متوازی بایستیم، آن دو را متمایل و گاهی دو خط متمایل را متوازی می بینیم، قطره ای که از آسمان فرود می آید به صورت خط، و آتش گردان راه صورت دایره، و اشکال گوناگونی از کره و استوانه و مکعب و مخروط و منشور را به شکل سطح های غیر واقعی مشاهده می کنیم.

خطای لامسه نیز کمتر از باصره نیست، در مثال معروف اگر يك دست خود را در آب گرم و دست دیگر را در آب سرد وارد کنیم، آنگاه هر دو دست را در آب نیمه گرم وارد سازیم، قوه لامسه از آب سوم دو گزارش می دهد که یکی قطعاً دروغ است!

خطاهای عقل و خورد به اندازه ای است که ما خود را از طرح هر نوع نمونه ای بی نیازی دانیم.

پاسخ: این استدلال هرگز مدعیای شکاکان را ثابت نمی کند و سبب نمی گردد

که کوچکترین خطا در یکی از این جزئیات کافی است که به علم و معرفت ما خدشه وارد کند.

پاسخ: شکاکان در این استدلال و همچنین در استدلال پیشین، ناخودآگاه به یک رشته علوم و ادراکات واقع‌نما، اعتراف کرده‌اند که اگر دقت کنند، خواهند دید که در این استدلال علمی را پذیرفته‌اند که صد درصد آنرا مطابق واقع می‌دانند، - مع الوصف - چگونه امکان معرفت صحیح را منکر شده‌اند؟

آنان در این استدلال، حس و عقل را به عنوان ابزار شناخت که گاهی خطا می‌کند، پذیرفته‌اند و در مواردی ربا که به عنوان وجود خطا در آنها یادآور شده‌اند با علوم و معرفت‌های صحیح آمیخته با خطا اعتراف کرده‌اند است.

مثلا در استدلال نخست می‌گویند: اگر در وسط دو خط متوازی بایستیم، آنها را متمایل می‌بینیم یا اگر در سالن بزرگ بایستیم و به زیرها و سقف نگاه کنیم، آنها را بالا و پائین مشاهده می‌نمائیم، در این دو مثال به معرفت‌های صحیحی مانند: خط، متوازی، سالن، کف سالن، سقف آن و دهها علم و معرفت صحیح دیگر اعتراف می‌کنند، و در استدلال دوم به وجود فرد، اسلاف او، کسانی که در تکوین او مؤثر بوده‌اند، شناخت صحیح او در گروه شناختن همه عواملی است که در وجود او مؤثر بوده‌اند، اعتراف سال بیست و یکم شماره ۶

است که عامل دیگری در تضاد و مادخالته نداشته باشد، و ادراک کننده حالت عادی خود را از دست ندهد، این سخن مثل این است که بگوئیم انسان با عینک دودی اشیاء را تاری می‌بیند، پس چگونه به ادراکات خود، در غیر این وضع اعتماد کند؟

نکته قابل توجه اینکه: حواس انسان یکدیگر را و ارسی می‌کند، مثلا به وسیله حس لامسه، می‌توان مطمئن شد که پاروی در آب فرو رفته، شکسته است یا نه؟ گذشته بر این، زندگانی در جامعه خود در حکم و ارسی دائم و مستمر اثر ادبه و وسیله همکدیگر است که اشتباهات یکدیگر را روشن می‌سازند.

۲- شناخت يك شیء به شناخت

همه چیز بستگی دارد

امور جهان طوری به یکدیگر مربوط است که برای شناختن یکی از آنها باید تمام آنها را شناخت و چون ما تمام آنها را نمی‌شناسیم پس هیچ چیزی را نمی‌شناسیم.

به عبارت دیگر: شناسائی يك فرد هم منوط به شناختن تمام اسلاف آن است که در پیدایش تن و جان او دخیل بوده‌اند، و هم به شناختن تمام کسانی است که اقوال و افکار و اعمال آنها در فکرا او مؤثر بوده است، ناگفته پیداست،

باشد، هرگز درك مفاهيم کلی، در گروهیج قید و شرطی نیست، مثلا می‌خواهیم از نتیجه ضرب عدد ۲ در ۲ آگاه شویم، این آگاهی در قید این نیست که از تمام خصوصیات معدود آگاه شویم.

* * *

۳- اختلاف در آراء و عقاید

مهمترین دلیل شکاکان، اختلاف متفکران جهان در تمیز حق از باطل است آنان ادعا می‌کنند که چون شناخت صحیح امکان پذیر نیست، لذا بسیاری از مسائل مربوط به فلسفه و حقوق، و تشخیص خوب از بد مورد اختلاف می‌باشد آنگاه می‌فرمایند:

تصورات ما از جهان محسوس، تابع اثرات حس ما است، مثلا مبتلایان به بیماری «دالتون» رنگ سبز را از سرخ تمیز نمی‌دهند، مبتلایان به بیماری «بی-رنگ بینی» رنگ‌ها را ادراک نمی‌کنند، و جهان را نقشی بر آب می‌بینند که از سفید و سیاه و خاکستری نگاشته شده باشد، همچنین اظهار نظر در خوبیها و بدیها، بستگی به نحوه تربیت مادر دارد، لذا اگر در غیر آن محیط تربیت شده بودیم، دنیا را به چشمی دیگر می‌دیدیم.

پاسخ: نقاط ضعف این استدلال بسیار روشن است زیرا:

اولا: کسی منکر اختلاف فلاسفه و متفکران، در تشخیص جهان خارج نیست،

می‌کنند، و همه این‌را به عنوان يك معرفت صحیح از جهان خارج از ذهن تلقی می‌کنند مع الوصف چگونه مکتب خود را به عنوان شك مطلق در امکان معرفت صحیح معرفی می‌نمایند؟

از این جهت هر چه شك بر صحت مکتب خود استدلال کند، ناچار است باین رشته حقایق و علوم و ادراکات مسلم بر مکتب خود استدلال نماید، و با پذیرفتن این حقایق، مکتب خود را ویران کرده، و خود را دارای معرفت صحیح و واقع‌نما نسبت به محتویات دلیل خود معرفی کرده است.

از این گذشته، استدلال دوم در صورتی درست است که ما بخواهیم از شیی شناخت کاملی به دست آوریم ولی در صورتی که بخواهیم وضع موجود او را مورد بررسی قرار دهیم، هرگز در گرو آن نیستیم که تمام علل پیشین آن شیء را به دست آوریم فرض کنید: میزی در برابر ما قرار دارد و می‌خواهیم شکل آن را از نظر مربع و یا گرد بودن، معین کنیم کافی است از طریق قوای لامسه و یا سهره شکل آنرا به دست آوریم و لازم نیست که بدانیم چوب این میز چگونه به وجود آمده و درودگر آن چه کسی بوده است و همچنین است دیگر علی که در پیدایش آن دخالت داشته‌اند.

اگر معرفت امور جزئی مانند فردی که می‌خواهیم حالات درونی او را به دست آوریم، به شناخت امور دیگر، نیاز داشته

در مورد حقوق و اخلاق، هر چند بعضی از آنها تابع مقتضیات زمان و مکان است، ولی اصول حقوق و اخلاق در میان ملل محفوظ می‌باشد، همه ملل جهان، خیانت به امانت را بد، و دستگیری از مستمندان را وظیفه انسانی می‌دانند با کسی شك ندارد که مجرم باید مجازات شود، و نیکوکار باید مورد تقدیر و تشویق واقع شود.

بنابرین در همان مواردی که حق و باطل درست تشخیص داده نمی‌شود، باز یک رشته امور و اصول به عنوان حق مطلق وجود دارد که تمام متفکران، آنها را پذیرفته‌اند، و اختلاف آراء و انکار نباید سبب شود که از این اصول دست برداریم و همه را بی اعتبار اعلام کنیم.



و هیچ کس خود را مصون از اشتباه و خطا نمی‌داند، سخن در این جا است که آیا در جهان اموری داریم که همه مردم آن را پذیرفته و هیچ کس در آن اختلاف نداشته باشد، یانه؟ به طور مسلم پاسخ مثبت است، بشر هزاران علوم بدیهی و یا مسلم و پذیرفته شده، دارد که هرگز در صحت آنها شك و تردید نمی‌کند از این جهت نباید بشر به تمام آراء و افکار خود بدین گردد و همه را بی ارزش اعلام کند.

ثانیاً: در مثالهایی که در آنها تصور ما از دنیای خارج تابع اثرات حس است، یک رشته حقایقی وجود دارد که آگاهی صحیح از آنها، تابع اثرات حس مانست درست است که مبتلا به بیماری دالتون رنگ شيروانی سرخ را تشخیص نمی‌دهد، ولی قطعاً شيروانی سرخ را، شيروانی می‌بیند و هرگز آن را، با جنگل اشتباه نمی‌کند.

پنجم از صفحه ۹۰

۲ - تشکیل واحد های تحقیقاتی و تقسیم کار و تعیین موضوعات ضروری (فقهی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی و تربیتی...) از طرف بزرگان حوزه علمیه...

۳ - کشف استعداد های مختلف و به کار انداختن آنها در مسیر های تحقیقاتی اسلامی و اجتماعی و تربیتی و انسانی...

۴ - تشکیل دوره های نویسندگی و تحقیقاتی (کوتاه و مدت دار).

در این زمینه باز مطالب دیگری نیز وجود دارد که به فرصت دیگری موکول می‌گردد ...

«ادامه دارد»